

**لیخندک**

دیوانه ای لب چاه نشسته بود و می گفت: هفت هفت هفت... شخصی به او رسید و گفت: برای چه هفت هفت می گویی؟ دیوانه مرد را به چاه انداخت و گفت: هشت هشت هشت...!

**شمارش**

دیوانه ای لب چاه نشسته بود و می گفت: هفت هفت هفت... شخصی به او رسید و گفت: برای چه هفت هفت می گویی؟ دیوانه مرد را به چاه انداخت و گفت: هشت هشت هشت...!

سهم بیشتر  
دو نفر با هم شریکی شتری خریدند. دو سومش را یکی داد و یک سومش را دیگری. اتفاقاً سیل آمد و شتر را با بارش برد و اختلاف پیدا شد و پیش حاکم رفتند.  
حاکم به آن ها گفت: کدامیک سهم بیشتری دارید؟ مرد اول گفت: من. حاکم گفت: چون تو سهم بیشتری داری سهم تو بر شتر سنگینی کرده و شتر را غرق کرده پس باید سهم طرف دیگر را بدهی.

سوال نیمه شب

اولی: می شود یک سوال از شما بکنم؟

دومی: نه! آخر مرد حسابی ساعت سه نصفه شب هم وقت سوال پرسیدن است!  
اولی: متشکرم. می خواستم بدانم ساعت چند است.

پیانو

پزشک: خوب من گچ دستت را باز می کنم تا دیگر ناراحتی نداشته باشی.  
بیمار: متشکرم دکترجان. حالا می توانم پیانو بزنم؟  
پزشک: بله جانم حتماً.

بیمار: آخ جون. چون من تا حالا، پیانو زدن بلد نبودم.  
راه حل

اولی: اگر تلویزیون روشن نشد، چی کار کنم؟

دومی: هلش بده، بذار کانال دوا

تیراندازی

شخصی از تیراندازی پرسید: آقا! شما چکار می کنید که همیشه تیرتان به وسط دایره ی هدف می خورد؟ تیرانداز گفت: این که کاری ندارد، من اول تیر را می اندازم، بعد می روم دور آن یک دایره می کشم!  
آژانس!

گدایی به مرد پولداری رسید و گفت: آقا لطفاً 200 تومان به من بدهید تا با اتوبوس به منزل بروم.

پولدار گفت: می بخشید، من فقط 10000 تومانی دارم.

گدا گفت: اشکالی ندارد، مجبورم با آژانس بروم!